



خانم معلم

قتل خانم معلم توسط همسرش به دلیل یک لحظه عصبانیت، خاطره‌ی یکی از افسران باتجربه پلیس آگاهی البرز است. خشم لحظه‌ای و ناکامی در کنترل آن باعث قتل شد. یک روز بهاری در اداره در حال بازجویی از متهمی بودم که زن و مرد جوانی به داخل شعبه آمدند. هر دو نگران و عصبی بودند و بریده بریده حرف می‌زدند، از لهجه‌شان فهمیدم اهل شمال هستند. برایشان آب آوردم و خواستم بعد از این که آرام شدند درباره علت حضورشان بگویند. زن جوان گفت: ما اهل یکی از شهرهای شمالی هستیم. خواهرم زهرا در کرج زندگی می‌کند و معلم است. او چهار بار به عنوان معلم نمونه انتخاب شده و همه او را دوست دارند چرا که بسیار آرام و مهربان است. دیروز به

تلفن همراهش زنگ زد اما جواب نداد، چندباری هم با خانه‌شان تماس گرفتم اما کسی جواب نداد. نگران بودم که عصر همسرش تلفن را جواب داد و گفت زهرا از صبح که بیرون رفته بازنگشته و احتمالاً گم شده است. نگران شدم و برای همین با برادرم به کرج آمدم تا خواهرمان را پیدا کنیم.

بعد از شنیدن صحبت‌هایش، پرسیدم آیا سابقه داشته خواهرشان بدون اطلاع جایی برود و چندروزی نباشد یا با کسی اختلاف داشت که برادر وسط حرف‌هایم پرید و گفت خواهرش هیچ وقت جز مدرسه بیرون نمی‌رود و چند ماهی است که می‌خواست از شوهرش جدا شود و با او اختلافات زیادی داشت.

باشنیدن حرف‌های آنها و ثبت شکایت، با دقت پرونده را بررسی کردم چرا که احتمال دادم جنایتی رخ داده باشد. چند روز بعد همسر این زن را احضار و تحقیقات از او را آغاز کردم. بسیار آرام و خونسرد بود، حدس می‌زدم موضوعی را از ما مخفی می‌کند.

از حبیب خواستم در مورد گم شدن همسرش توضیح دهد. او مدعی شد آن روز همسرش برای رفتن به مدرسه از خانه خارج شده و خود او هم برای کار به تهران رفته و عصر که برمی‌گردد متوجه می‌شود همسرش ناپدید شده و برای همین روز بعد شکایت می‌کند. پرونده را ورق زدم تمام همکاران زهرا گفته بودند او زن خوبی است و آن روز هم به مدرسه نیامده است.



همان‌طور که مشغول خواندن پرونده بودم متوجه خراشی عمیق روی گردن حبیب شدم از او خواستم توضیح دهد ادعا کرد داخل جوی آب افتاده و شاخه درخت گردنش را زخم کرده اما تجربه من نشان می‌داد این زخم باید بر اثر درگیری باشد و شاخه این‌گونه گردن را زخم نمی‌کند.

به او گفتم سرخ‌هایی داریم که نشان می‌دهد قاتل اوست، این بار اما رنگش تغییر کرد و دیگر اثری از آن آرامش در چهره‌اش نبود. چند دقیقه‌ای سکوت کرد و نگاهش به موزائیک زیرپایش دوخته شده بود. همان‌طور که سرش پایین بود شروع به اعتراف کرد و گفت: «من عاشق زهرا بودم و نمی‌خواستم او را بکشم.»

او عصبی شده بود و دست و پایش می‌لرزید از او خواستم آرام باشد و ماجرا را از اول بگوید. مقداری آب خورد و ادامه داد: «من عاشق همسریم بودم اما از یک سال پیش او به خاطر این که من فحاشی می‌کردم و گاهی کتکش می‌زد، بحث طلاق را پیش کشید. به هر طریقی بود منصرفش کردم و زندگی را ادامه دادیم اما از دو ماه قبل باز هم زهرا گفت نمی‌خواهد با من زندگی کند و طلاق می‌خواهد. من عاشقش بودم و نمی‌خواستم او را از دست بدهم اما او پایش را در یک کفش کرده بود. روز حادثه بچه‌ها به مدرسه رفتند و او بار دیگر گفت به زودی از من طلاق می‌گیرد. دیگر کنترلی روی اعصابم نداشتم و با هم درگیر شدیم. او چند بار گردنم را محکم چنگ گرفت و من هم ضربه‌ای به سرش زدم که بیهوش روی زمین افتاد. با دستانم خفه‌اش کردم و از ترس این که بچه‌ها متوجه قتل شوند، جسدش را داخل صندوق عقب خودرویم گذاشتم. در پارکینگ مرد همسایه من را دید و پرسید چرا سر کار نرفته‌ای برای این که موضوع فاش نشود ادعا کردم کار بانکی داشتم و حالا در حال رفتن به سرکار هستم. جسد را در بیابان رها کردم. سریع به خانه آمدم و ادعا کردم زهرا گم شده است. با اعترافات حبیب به قتل، ماموران راهی محل رها کردن جسد شدند و توانستند پیکر این زن را پیدا کنند. در پرونده‌های قتل به خصوص قتل‌های خانوادگی ناتوانی در کنترل خشم یکی از دلایل ارتکاب قتل است. قاتل بدون انگیزه قتل، یک لحظه کنترل رفتارش را از دست می‌دهد و مرتکب قتل می‌شود. قتلی که پایانی جز پشیمانی برای قاتل ندارد. افرادی که کنترلی بر خشم خود ندارند باید با تمرین روش‌هایی مانند، قدم زدن هنگام عصبانیت، ترک محل و خوردن آب خشم خود را کنترل کنند تا مرتکب رفتارهای جبران‌ناپذیری مثل قتل نشوند.



با داستانم خفه‌اش
کردم و از ترس این که
بچه‌ها متوجه قتل
شوند، جسدش را
داخل صندوق عقب
خودرویم گذاشتم
و در بیابان رها کردم



در این ستون زندگی قاتلان و جنایتکاران معروف ایران که سرنوشته‌ی جز چوبه‌دار نداشتند، بر اساس اعترافات‌شان در دادسرا و دادگاه‌شان بازسازی و به نوعی از زبان خود مرور می‌شود. این هفته سراغ مردی رفتیم که به دلیل زمین موروثی برادرش را با ضربه‌های چاقو کشت.

برادرکشی به خاطر زمین موروثی

برای نجات خودش سوار خودروی سمندش شد و سعی کرد خود را به مرکز درمانی برساند. او در مسیر ابتدا با یک موتورسوار تصادف و او را مصدوم کرده بود. بعد به عابری زده و سرانجام با چند خودرو برخورد کرده و متوقف شده بود. او را به بیمارستان می‌رسانند اما به دلیل شدت خونریزی جان خود را از دست داد و من هم خود را تسلیم کردم. بعد از آن رسیدگی به پرونده‌ام آغاز شد و با درخواست اولیای دم به قصاص محکوم شدم و این حکم در دیوان عالی کشور مهر تأیید خورد. در این هفت سال خیلی تلاش کردم رضایت اولیای دم را کسب کنم اما آنها رضایت ندادند و سرانجام در زندان مشهد حکم قصاص اجرا شد تا پرونده زندگی من برای همیشه بسته شود.

سابقه دارم و به خاطر جرایم مرتبط با مواد مخدر مدتی در زندان بودم البته ماجرای این قتل هیچ ارتباطی با دوره محکومیتم ندارد. ما چرا به هفت سال قبل برمی‌گرد. من و برادر بزرگترم بر سر یک زمین موروثی با هم اختلاف و درگیری داشتیم. روز حادثه یکی از اهالی روستا با من تماس گرفت و گفت کجایی که برادرت تراکتور اجاره کرده تا روی زمین موروثی کار کند. من هم وقتی این خبر را شنیدم عصبانی شده و راهی زمین در یکی از روستاهای اطراف مشهد شدم. با دیدن برادرم به این کارش اعتراض کردم. او اغلب مواقع سلاح همراه داشت. دستش را سمت کمرش برد. فکر کردم قصد دارد سلاح‌اش را بیرون بکشد و به من شلیک کند. سریع دست به چاقو شدم و ضربه‌هایی به شکم و پهلوی او زدم. با دیدن خون ترسیدم و فرار کردم. برادرم هم